پاتوق چیست؟ تفاوت پاتوق، کافه، فضای عمومی و مکان سوم در شهر

۷ شهریور ۱۴۰۵ ▯ سکرو

تنهایی شهری همیشه از خانه شروع نمی‌شود. گاهی وسط شلوغ‌ترین خیابان شکل می‌گیرد. میان صدها آدم، کنار کافه‌ها، فروشگاه‌ها، پیاده‌روها و صندلی‌هایی که ظاهراً برای نشستن گذاشته شده‌اند. شهر پر از حرکت است، اما جای کمی برای مکث دارد. آدم‌ها از کنار هم رد می‌شوند، اما همیشه به هم نمی‌رسند.شهر می‌تواند شلوغ باشد، اما اجتماعی نباشد. می‌تواند پر از کافه باشد، اما هنوز جای کمی برای آشنایی تدریجی داشته باشد. می‌تواند صندلی داشته باشد، اما کسی دلش نخواهد دوباره به همان نقطه برگردد.اینجاست که واژه «پاتوق» مهم می‌شود.پاتوق فقط جایی برای نشستن نیست. فقط کافه نیست. فقط فضای عمومی هم نیست. پاتوق وقتی شکل می‌گیرد که میان مکان و آدم‌ها رابطه‌ای تکرارشونده به وجود بیاید. آدم‌ها به آن برگردند. چهره‌ها کم‌کم آشنا شوند. مکث، دیدار و خاطره در آن جمع شود.
برای همین، پاتوق را نمی‌توان فقط روی پلان طراحی کرد. می‌شود امکانش را فراهم کرد، اما خود آن با حضور مردم ساخته می‌شود.

پاتوق یعنی چه؟

در زبان امروز، وقتی می‌گوییم «پاتوق»، معمولاً منظورمان جایی است که فرد یا گروهی از آدم‌ها مرتب به آن سر می‌زنند. ممکن است یک کافه باشد، یک کتاب‌فروشی، گوشه‌ای از پارک، جلوی یک مغازه، بخشی از دانشگاه، یک قهوه‌خانه یا حتی نیمکتی که همیشه چند نفر دور آن جمع می‌شوند.

در فرهنگ معین، پاتوق به «پاتوغ» ارجاع داده شده و به معنای محلی آمده که همیشه عده‌ای در آن گرد هم می‌آیند. همین تعریف کوتاه، دو عنصر مهم را نشان می‌دهد: «محل» و «تکرار گردآمدن». یعنی پاتوق فقط مکان نیست؛ مکان همراه با عادت حضور است.

در لغت‌نامه دهخدا نیز برای «پاتوغ» توضیحی درباره «پای» و «توغ» آمده است. این توضیح را باید با احتیاط خواند. بهتر است نگوییم ریشه واژه به‌طور قطعی و در همه کاربردها همین است. دقیق‌تر این است که بنویسیم: در لغت‌نامه دهخدا چنین توضیحی برای پاتوغ آمده و این توضیح، پیوند واژه را با محل گردآمدن نشان می‌دهد.

پس در یک تعریف ساده می‌توان گفت:

> پاتوق مکانی است که حضور در آن تکرار می‌شود و به‌تدریج میان آدم‌ها، خاطره‌ها و خود مکان رابطه‌ای آشنا شکل می‌گیرد.

این تعریف هنوز کامل نیست، اما از یک سوءتفاهم جلوگیری می‌کند: پاتوق فقط یک کاربری ساختمانی نیست.

پاتوق با یک بار نشستن ساخته نمی‌شود؛ با بازگشت، شناخت و تکرار حضور شکل می‌گیرد.

پاتوق ساختمان است یا رابطه؟

اگر از دور نگاه کنیم، ممکن است پاتوق شبیه یک مکان مشخص به نظر برسد. مثلاً بگوییم «این کافه پاتوق دانشجوهاست» یا «آن قهوه‌خانه پاتوق بازاری‌ها بود». اما چیزی که آن مکان را پاتوق کرده، فقط دیوار، میز، صندلی یا تابلو نیست.

پاتوق بیشتر از آنکه یک فرم باشد، یک رابطه است.

رابطه میان مکان و استفاده‌کنندگان آن. رابطه‌ای که با چند عامل شکل می‌گیرد: بازگشت، مکث، آشنایی، راحتی، دسترسی، امکان دیدن دیگران و حس انتخاب آزادانه.

برای همین، دو کافه شبیه هم می‌توانند سرنوشت اجتماعی متفاوتی داشته باشند. یکی فقط محل خرید نوشیدنی است. دیگری به‌تدریج پاتوق می‌شود. تفاوت همیشه در طراحی داخلی نیست. گاهی در مسیر دسترسی است. گاهی در نوع مشتری‌هاست. گاهی در زمان حضور آدم‌هاست. گاهی در این است که کسی حس می‌کند می‌تواند کمی بیشتر بماند، بدون اینکه مزاحم باشد یا مدام مجبور به مصرف شود.

در معماری، ما معمولاً عادت داریم فضا را با کاربری بخوانیم: کافه، میدان، پارک، کتابخانه، بازار، گذر. اما پاتوق از جنس کاربری تنها نیست. پاتوق در لحظه‌ای شکل می‌گیرد که کاربری، زمان و رفتار اجتماعی روی هم می‌افتند.

معمار می‌تواند ظرف پاتوق را فراهم کند. اما اینکه آن ظرف واقعاً پاتوق شود، به مردم، زمان و تکرار حضور بستگی دارد.

کافه دشمن پاتوق نیست

یک اشتباه رایج این است که موضوع را به تقابل ساده تبدیل کنیم: قدیم پاتوق داشتیم، امروز کافه داریم.

این روایت جذاب است، اما دقیق نیست.

کافه می‌تواند پاتوق شود. قهوه‌خانه هم می‌توانست پاتوق شود. کتابخانه، پارک، میدانگاه، جلوی مغازه، لبه یک گذر یا فضای نیمه‌باز هم ممکن است پاتوق شود. هیچ‌کدام به‌خودی‌خود پاتوق نیستند، اما هرکدام می‌توانند به پاتوق نزدیک شوند.

قهوه‌خانه ایرانی نمونه خوبی است. در منابع مربوط به قهوه‌خانه، از نقش‌هایی مثل گفت‌وگو، بازی، شعرخوانی، نقالی و حضور گروه‌های مختلف اجتماعی سخن رفته است. این یعنی یک مکان تجاری می‌تواند فراتر از خرید و فروش عمل کند.

اما این را هم نباید رمانتیک کنیم. بسیاری از قهوه‌خانه‌های تاریخی فضاهایی عمدتاً مردانه بودند و ممکن بود برای همه گروه‌ها به یک اندازه باز و راحت نباشند. پس نباید هر پاتوق تاریخی را خودبه‌خود فضای فراگیر بدانیم.

نتیجه دقیق‌تر این است:

> کافه دشمن پاتوق نیست. اما کافه فقط وقتی پاتوق می‌شود که مردم آن را انتخاب کنند، به آن برگردند و میان آن مکان و جمعی از آدم‌ها رابطه‌ای تکرارشونده شکل بگیرد.

کافه را صاحبش باز می‌کند؛ پاتوق را مردم انتخاب می‌کنند.

کافه یک کاربری است؛ پاتوق رابطه‌ای تکرارشونده میان مکان و مردم است.

قهوه‌خانه ایرانی؛ وقتی کاربری تجاری به گره اجتماعی تبدیل می‌شود

قهوه‌خانه در ایران فقط یک محل مصرف نوشیدنی نبود. در بعضی دوره‌ها، محل گفت‌وگو، شنیدن خبر، تفریح، بازی، نقالی و معاشرت بود. در توصیف‌های تاریخی، قهوه‌خانه‌ها گاهی مانند باشگاه اجتماعی مردان شهر عمل می‌کردند؛ جایی که خبر، سیاست، قصه، هنر و وقت‌گذرانی به هم می‌رسیدند.

این مثال برای مقاله ما مهم است، چون نشان می‌دهد مرز میان «تجاری» و «اجتماعی» همیشه ساده نیست.

یک مکان ممکن است از نظر اقتصادی خصوصی باشد، اما از نظر اجتماعی نقش عمومی پیدا کند. یک قهوه‌خانه یا کافه می‌تواند برای گروهی از مردم به نقطه آشنایی، قرار، گفت‌وگو و بازگشت تبدیل شود.

اما همین‌جا باید احتیاط کنیم. پاتوق بودن یک مکان به معنای باز بودن آن برای همه نیست. بعضی پاتوق‌ها صنفی‌اند. بعضی مردانه‌اند. بعضی طبقاتی‌اند. بعضی برای غریبه‌ها چندان راحت نیستند. پس پاتوق الزاماً برابر با فضای دموکراتیک یا همگانی نیست.

پاتوق یعنی مکان انتخاب‌شده و آشنا برای یک جمع. این جمع می‌تواند باز، بسته، گسترده یا محدود باشد. کیفیت اجتماعی پاتوق را باید جداگانه بررسی کرد.

قهوه‌خانه می‌تواند نشان دهد یک کاربری تجاری چگونه به گره اجتماعی تبدیل می‌شود.

پاتوق و مکان سوم؛ شبیه‌اند اما یکی نیستند

در نظریه شهری و جامعه‌شناسی، مفهومی وجود دارد به نام «مکان سوم» یا Third Place. ری اولدنبرگ این اصطلاح را برای فضاهایی بیرون از خانه و محل کار به کار برد؛ جاهایی که امکان معاشرت غیررسمی، حضور داوطلبانه و دیدارهای تکرارشونده را فراهم می‌کنند.

این مفهوم به پاتوق نزدیک است، اما نباید آن‌ها را یکی دانست.

پاتوق یک واژه فارسی با مسیر تاریخی و فرهنگی خودش است. مکان سوم یک مفهوم نظری مدرن است که در ادبیات جامعه‌شناسی و شهرسازی مطرح شده است. میان این دو همپوشانی وجود دارد: هر دو با حضور غیررسمی، تکرار، آشنایی و معاشرت پیوند دارند. اما پاتوق ترجمه مستقیم مکان سوم نیست.

برای سکرو، این تفاوت مهم است. ما نباید واژه‌های ایرانی را فقط به‌عنوان نسخه فارسی مفاهیم غربی توضیح دهیم. بهتر است رابطه‌شان را نشان دهیم، نه اینکه یکی را جای دیگری بنشانیم.

پاتوق می‌تواند نمونه‌ای از مکان سوم باشد، اما هر مکان سوم لزوماً در زبان فارسی پاتوق نامیده نمی‌شود. و هر پاتوق هم الزاماً تمام ویژگی‌هایی را که اولدنبرگ برای مکان سوم توضیح می‌دهد، ندارد.

پاتوق و مکان سوم به هم نزدیک‌اند، اما پاتوق ترجمه مستقیم مکان سوم نیست.

هر جایی که صندلی دارد، فضای جمعی نیست

در بسیاری از پروژه‌های شهری، تصور می‌شود اگر چند نیمکت، چند گلدان، چند کافه و چند چراغ خوب گذاشته شود، فضای جمعی ساخته شده است.

اما فضای جمعی فقط با مبلمان ساخته نمی‌شود.

یک نیمکت می‌تواند خالی بماند. یک میدان می‌تواند فقط مسیر عبور باشد. یک پیاده‌راه می‌تواند پر از آدم باشد، اما کسی در آن مکث نکند. یک کافه می‌تواند صندلی‌های زیادی داشته باشد، اما هیچ آشنایی تکرارشونده‌ای در آن شکل نگیرد.

فضای جمعی به دلیل حضور نیاز دارد. به راحتی نیاز دارد. به امکان ماندن نیاز دارد. به تکرار نیاز دارد. به اینکه آدم‌ها حس کنند می‌توانند در آن فضا کمی از سرعت شهر جدا شوند.

اینجا تفاوت «نشستن» و «ماندن» آشکار می‌شود.

ممکن است کسی روی صندلی بنشیند، اما همچنان حس کند موقت، غریبه یا مزاحم است. در مقابل، یک لبه کوتاه، یک سایه، یک سکو یا یک گوشه ساده می‌تواند به جایی برای مکث تبدیل شود، اگر مردم آن را در زندگی روزانه خود انتخاب کنند.

فضای جمعی فقط با فرم ساخته نمی‌شود؛ با رابطه میان فرم، رفتار و زمان ساخته می‌شود.

فضای جمعی فقط با نیمکت و مبلمان ساخته نمی‌شود؛ رفتار مردم و امکان ماندن هم مهم است.

برگشتن؛ لحظه‌ای که مکان عوض می‌شود

بار اول، یک مکان فقط دیده می‌شود.

بار دوم، کمی آشنا می‌شود.

بار سوم، شاید چهره‌ای تکراری در آن ببینی.

بعد از مدتی، مکان دیگر فقط یک نقطه روی نقشه نیست. تبدیل می‌شود به بخشی از زندگی روزانه. آدم می‌داند چه ساعتی شلوغ است، کجا می‌شود نشست، چه کسی معمولاً آنجاست، از کدام مسیر باید رسید و کجا می‌شود کمی ماند.

پاتوق با همین بازگشت ساخته می‌شود.

یک مکان بدون بازگشت، خاطره کمی تولید می‌کند. آدم‌ها از آن عبور می‌کنند، مصرفش می‌کنند یا فقط از آن عکس می‌گیرند. اما وقتی بازگشت شکل می‌گیرد، مکان کم‌کم لایه اجتماعی پیدا می‌کند.

هیچ فضایی به تنهایی مشکل تنهایی یا انزوای اجتماعی را حل نمی‌کند. اما فضاهایی که فرصت دیدارهای تکرارشونده و غیررسمی می‌دهند، می‌توانند از شبکه‌های روزمره ارتباط حمایت کنند.

آیا پاتوق باید رایگان باشد؟

نه الزاماً.

یک کافه پولی می‌تواند پاتوق باشد. یک قهوه‌خانه هم می‌تواند پاتوق باشد. حتی یک کتاب‌فروشی یا فضای نیمه‌خصوصی هم ممکن است برای گروهی از مردم نقش پاتوق پیدا کند.

اما شهر سالم نباید تمام فرصت‌های مکث، دیدار و ماندن را فقط به فضاهای تجاری بسپارد.

این نکته تفاوت مهمی دارد.

مسئله این نیست که کافه بد است. مسئله این است که اگر تنها راه نشستن در شهر، خریدن باشد، بخش مهمی از امکان حضور حذف می‌شود. آن‌وقت کسی که نمی‌خواهد یا نمی‌تواند خرید کند، از حق ساده «کمی ماندن» کنار گذاشته می‌شود.

شهر به فضاهای تجاری نیاز دارد. کافه‌ها، کتاب‌فروشی‌ها، قهوه‌خانه‌ها و رستوران‌ها می‌توانند نقش اجتماعی داشته باشند. اما کنار آن‌ها، فضاهای عمومی و نیمه‌عمومی هم لازم‌اند؛ جاهایی که حضور در آن‌ها وابسته به سفارش دادن نباشد.

پاتوق می‌تواند تجاری باشد، اما زندگی اجتماعی شهر نباید فقط به مصرف گره بخورد.

بودن در برابر خریدن

در شهر امروز، گاهی یک پرسش ساده فراموش می‌شود:

آیا برای حضور در شهر همیشه باید مشتری باشیم؟

اگر جایی برای نشستن هست، اما باید خرید کنی؛ اگر سایه هست، اما فقط برای مشتریان است؛ اگر سرویس، صندلی، امنیت و راحتی فقط پشت درهای مصرفی وجود دارد، شهر بخشی از امکان «بودن» را از دست می‌دهد.

پاتوق در بهترین حالت، جایی است که آدم‌ها فقط مصرف‌کننده نیستند. آن‌ها بخشی از زندگی مکان می‌شوند. می‌آیند، می‌نشینند، سلام می‌کنند، می‌بینند، دیده می‌شوند، می‌روند و دوباره برمی‌گردند.

این کیفیت ممکن است در کافه هم شکل بگیرد. ممکن است در فضای عمومی هم شکل بگیرد. اما در هر دو حالت، مسئله اصلی این است: آیا مکان اجازه می‌دهد انسان فقط عبور نکند، فقط نخرد، فقط عکس نگیرد؛ بلکه کمی بماند؟

شهر زنده فقط از مسیر خرید ساخته نمی‌شود.

شهر زنده باید امکان حضور هم بدهد.

پاتوق و تنهایی شهری

نباید با یک جمله ساده بگوییم نبود پاتوق باعث تنهایی می‌شود. تنهایی شهری مسئله‌ای پیچیده است. به اقتصاد، خانواده، سبک زندگی، حمل‌ونقل، امنیت، کار، رسانه، فرهنگ و عوامل دیگر مربوط است.

اما می‌توان با احتیاط گفت: فضاهایی که امکان برخوردهای تکرارشونده، مکث و معاشرت غیررسمی می‌دهند، می‌توانند از شبکه‌های اجتماعی روزمره حمایت کنند. نبود چنین فرصت‌هایی ممکن است تجربه انزوا را شدیدتر کند، اما تنها دلیل آن نیست.

اگر در ابتدای مقاله گفتیم تنهایی شهری همیشه از خانه شروع نمی‌شود، منظورمان این نیست که شهر تنها عامل تنهایی است. منظور این است که ساختار فضا می‌تواند فرصت یا مانع آشنایی‌های روزمره باشد.

شهر می‌تواند پرجمعیت باشد و در عین حال، فرصت کمی برای رابطه‌های آرام، تکرارشونده و بی‌تکلف فراهم کند.

آیا می‌توان پاتوق طراحی کرد؟

پاسخ کوتاه: نه مستقیم.

پاسخ دقیق‌تر: می‌توان شرایطش را طراحی کرد.

معمار نمی‌تواند روی نقشه بنویسد: «اینجا پاتوق خواهد شد.» چنین چیزی با دستور ساخته نمی‌شود. پاتوق بعد از افتتاح پروژه آغاز می‌شود؛ وقتی آدم‌ها تصمیم می‌گیرند برگردند.

اما طراحی بی‌اثر نیست.

معمار و شهرساز می‌توانند امکان مکث ایجاد کنند. می‌توانند سایه فراهم کنند. می‌توانند جایی برای نشستن بسازند که نه مزاحم مسیر باشد و نه جدا از زندگی شهر. می‌توانند لبه فعال بسازند؛ جایی که داخل و بیرون با هم حرف بزنند. می‌توانند دید و امنیت ادراکی را بهتر کنند. می‌توانند مسیر را خوانا کنند. می‌توانند فضا را طوری بسازند که آدم‌ها حس کنند حضورشان طبیعی است.

عواملی که یک مکان را مستعد پاتوق‌شدن می‌کنند، معمولاً از همین جنس‌اند:

- سایه
- نشستن
- لبه فعال
- دید مناسب
- دسترسی آسان

- نزدیکی به مسیر روزانه
- مقیاس انسانی
- امکان ایستادن بدون مزاحمت
- حضور در زمان‌های مختلف
- مرزهایی که نه خیلی بسته‌اند و نه کاملاً بی‌تعریف

اما هیچ‌کدام تضمین نیست.

این عوامل امکان می‌سازند، نه قطعیت.

پاتوق را نمی‌شود روی پلان نوشت؛ باید امکان شکل‌گیری‌اش را در پلان باز گذاشت.

معمار نمی‌تواند پاتوق را دستور بدهد، اما می‌تواند شرایط مکث، بازگشت و آشنایی را فراهم کند.

همه پاتوق‌ها خوب و فراگیر نیستند

در نگاه نوستالژیک، پاتوق همیشه گرم، انسانی و دوست‌داشتنی به نظر می‌رسد. اما واقعیت پیچیده‌تر است.

بعضی پاتوق‌ها بسته‌اند. بعضی فقط برای گروهی خاص راحت‌اند. بعضی مردانه‌اند. بعضی طبقاتی‌اند. بعضی صنفی‌اند. بعضی برای غریبه‌ها جای امن یا پذیرا نیستند.

این مسئله را باید صادقانه دید.

پاتوق یعنی مکان آشنا برای یک جمع؛ اما هر جمعی الزاماً فراگیر نیست. ممکن است حضور یک گروه، حضور گروهی دیگر را سخت کند. ممکن است پاتوقی برای اعضای خود حس تعلق بسازد، اما برای دیگران حس طردشدن ایجاد کند.

پس وقتی از پاتوق دفاع می‌کنیم، نباید آن را بی‌نقص نشان دهیم.

پرسش معماری امروز این نیست که هر پاتوقی خوب است. پرسش این است که چگونه می‌توان فضاهایی ساخت که امکان آشنایی، مکث و بازگشت بدهند، بدون اینکه به انحصار یک گروه خاص تبدیل شوند.

تفاوت پاتوق، کافه، فضای عمومی و مکان سوم

برای روشن شدن بحث، این چهار مفهوم را می‌توان کنار هم گذاشت. جدول زیر قطعی و تاریخی نیست؛ فقط برای فهم اولیه تفاوت‌هاست.

مفهوم	ماهیت اصلی	باید عمومی باشد؟	نیاز به تکرار حضور؟	ممکن است تجاری باشد؟
پاتوق	مکان انتخاب‌شده و آشنا برای حضور یا گردآمدن	نه لزوماً	معمولاً بله	بله
فضای عمومی	فضایی برای استفاده عمومی مردم	عموماً بله	نه لزوماً	معمولاً نه
کافه	کاربری تجاری برای نوشیدن، نشستن و معاشرت	نه	نه لزوماً	بله
مکان سوم	مفهوم نظری برای معاشرت غیررسمی بیرون از خانه و کار	نه لزوماً	معمولاً بله	بله

مهم‌ترین تفاوت این است: پاتوق با استفاده تکرارشونده معنا پیدا می‌کند. کافه می‌تواند پاتوق شود، اما هر کافه‌ای پاتوق نیست. فضای عمومی می‌تواند بستر پاتوق باشد، اما هر فضای عمومی هم پاتوق نمی‌شود. مکان سوم به پاتوق نزدیک است، اما ترجمه مستقیم آن نیست.

درس پاتوق برای مهرازی امروز

اگر بخواهیم از پاتوق برای معماری امروز درس بگیریم، نباید دنبال بازسازی ظاهری گذشته باشیم.

مسئله این نیست که قهوه‌خانه قدیمی بسازیم، چند نقش سنتی روی دیوار بزنیم، یا تابلویی با عنوان «پاتوق» نصب کنیم.

درس پاتوق در منطق آن است.

شهر به جاهایی نیاز دارد که مردم بتوانند در آن‌ها بمانند، برگردند، چهره‌ها را بشناسند و کم‌کم حس کنند آن مکان بخشی از زندگی‌شان شده است.

این یعنی طراحی باید از عبور صرف فراتر برود.

خیابان فقط مسیر حرکت نیست. لبه‌های آن هم مهم‌اند. سایه‌های آن مهم‌اند. سکوها، ورودی‌ها، نشیمن‌های غیررسمی، دید به اطراف، نزدیکی به فعالیت‌های روزانه و امکان حضور بدون فشار مصرفی، همه می‌توانند در شکل‌گیری زندگی

اجتماعی نقش داشته باشند.

در مهرازی ایرانی، فضا فقط با دیوار و آسمانه و نما فهمیده نمی‌شود. رفتار، مکث، گذر، سایه، دید، همسایگی و عادت حضور هم بخشی از خوانش فضا هستند.

پاتوق ما را به همین نقطه می‌برد.

به جایی که معماری تمام نمی‌شود، بلکه تازه وارد زندگی مردم می‌شود.

پاتوق زمانی شکل می‌گیرد که مردم دوباره به یک مکان برگردند و آن را وارد زندگی روزمره خود کنند.

پرسش‌های پرتکرار درباره پاتوق

پاتوق چیست؟

پاتوق مکانی است که افراد یا گروه‌ها به‌صورت تکرارشونده در آن حضور پیدا می‌کنند و به‌تدریج میان مکان، آدم‌ها و خاطره‌ها رابطه‌ای آشنا شکل می‌گیرد. پاتوق الزاماً یک نوع ساختمان مشخص نیست.

آیا پاتوق همان کافه است؟

نه. کافه می‌تواند پاتوق شود، اما هر کافه‌ای پاتوق نیست. پاتوق به تکرار حضور، آشنایی و رابطه اجتماعی نیاز دارد.

آیا پاتوق همان فضای عمومی است؟

نه دقیقاً. فضای عمومی ممکن است بستر پاتوق باشد، اما هر فضای عمومی پاتوق نمی‌شود. پاتوق می‌تواند در فضای عمومی، نیمه‌عمومی یا حتی تجاری شکل بگیرد.

مکان سوم با پاتوق چه فرقی دارد؟

مکان سوم مفهومی نظری در جامعه‌شناسی شهری است که به فضاهای معاشرت غیررسمی بیرون از خانه و کار اشاره می‌کند. پاتوق واژه‌ای فارسی با بار فرهنگی و کاربرد روزمره خودش است. این دو به هم نزدیک‌اند، اما یکی نیستند.

آیا معمار می‌تواند پاتوق طراحی کند؟

معمار نمی‌تواند پاتوق را مستقیم طراحی کند، اما می‌تواند شرایط شکل‌گیری آن را فراهم کند؛ مانند سایه، نشستن، دسترسی، مقیاس انسانی، دید مناسب و امکان مکث.

آیا پاتوق باید رایگان باشد؟

نه الزاماً. یک کافه یا قهوه‌خانه هم می‌تواند پاتوق شود. اما شهر نباید همه امکان‌های مکث و معاشرت را فقط به فضاهای تجاری بسپارد.

در آخر؛ پاتوق با بازگشت ساخته می‌شود

پاتوق یک شیء معماری نیست که بتوان آن را در پلان با یک هاشور مشخص کرد.

معمار می‌تواند دیوار، سایه، سکو، لبه، مسیر و نشیمن بسازد. اما آنچه مکان را به پاتوق تبدیل می‌کند، بعد از طراحی آغاز می‌شود.

بازگشت.

وقتی آدم‌ها دوباره می‌آیند، چهره‌ها را می‌شناسند، خاطره می‌سازند و مکان را وارد زندگی خود می‌کنند، شهر از مجموعه‌ای از مسیرها و ساختمان‌ها به شبکه‌ای از رابطه‌ها نزدیک می‌شود.

شاید مسئله شهر امروز این نباشد که کافه کم داریم.

پرسش دقیق‌تر این است:

چند جای شهر داریم که آدم‌ها واقعاً دلشان بخواهد دوباره به آن برگردند؟

سکرو | مرجع آموزش معماری ایرانی

برای دانلود نسخه PDF این مقاله باید **ثبت‌نام** یا **وارد حساب کاربری** شوید.

ورود / ثبت‌نام